

کشف المحجوب هجویری

و

عطار، جامی،

ناصر خسرو، اخوان ثالث

موت الله فولادونه

فرهنگ ادب صوفیانه سرزمین امروزی ما، خاستگاه و پرورنده فرزانگانی است که هر یک به روزگار خویش چشم و چراغ زامه بوده‌اند، و آثار عارفانه آنان قرن‌ها راه گشای رهروانی بوده است که در این وادی زندگی و قلندری و شوریدگی و آزادی‌گام نهاده‌اند ابوالحسن علی بن عثمان الجلیلی الهجویری صوفی قرن پنجم یکی از سرآمدان بلند آوازه این طریقت است.

او، اولین قرن چهارم در غزنه، از خانواده‌ای پاک و پارسا، و اصل دانش و معرفت به دنیا آمد؛ تأثیر اصفهانی مذهب و جاذبه کشف و کرامات منور از مرویش شاهنشاهی و تمدن ولایت به دین سعادت ساروانگسی، آتش عشق به عرفان و کرامت‌جویی زادن وجود او برافروخت، و به ساقفه ابن عرامل دینی، عاطفی و ذوقی به خدمت پیران و مشایخ آن عهد شناخت ویس ازسوزش مدام وطنی ستار و مراحل عرفان و سرگزیدن مذهب حنفی و پوشیدن عرقه طریقت حنفی، سالیان دراز به سیروسیاحت جهان اسلام روی آوردن پس از بازگشت ازسفر، به فرمان مرشد خود به حد رفت و در شهر لاهور اقامت گزید و به هدایت و راهبری مردم آن سامان مایرتن ورزید پس اسلام و عرفان و تصوف به دست او درخشید آره هند پاشیده شد، وینا زد و روید و بالید و پاکرت، کاری که به ازین محمودیر آمد؛ و نه ازوپ نامر و نه ازموصله نامتعلقان.

هجویری سرانجام بین سالهای ۲۵۰ تا ۲۸۱ در شهر لاهور خاموش ابدی برگزید.

سر هیچ افراق و گزافه، وجود آیین اسلام درخشید قاره هند وصال شرف ایران، در کنار مذاهب و مسالک: براه برعقا، زرتشت، مسیح، کنتوسپوس، لائوسه، مارکس و لنین و مانو، مدیون دم گرم و قدم و قدم قلندران است چون او رسول، و زوا و خلق و ایسان آرم، ن برین رحمانی و صدق نفس پاک قیله صوفی تباراوست که پس از هزار سال کبابک مسلمانی از مانده‌ها و کلدسه‌های مساجد و معابد شرق زمین

هر صبح و شام آینه مومنان را به نماز فرا می‌خواند. هجویری علاوه بر حلقه درس و بحث و مجالس وجد و سماع صوفیانه و تعالیم و مواظب شقایق و اناضات خانقاهان، به تدریس استاد تلمذ انصاری به جز کتاب مستطاب کشف المحجوب دارای نه اثر مکتوب و مدون بوده است: دیوان شعر، کتاب منهاج الدین، کتاب فناء و بقاء، کتاب در شرح کلام حسین منصور حلاج، کتاب البیان لأهل العیانه، کتاب نحو القلوب، اسرار الخرق و السلویات کتاب الاطمینان، و کتاب الرهایه بحقوق الله تعالی.

از این آثار، به طوری که در آغاز کشف المحجوب آمده است، دو کتاب در زمان حیات خود هجویری از او به امانت گرفته می‌شود و به تصاحب آنان در می‌آید:

دیوان شعر کسب بخواست و بازگرفت و اصل نسخه جز آن نبود، آن جمله را بگردانید و نام من ازسرن بیفکند و رنج من صایح کرد. کتابی که هم اندر طریقت تصوف، نام آن منهاج الدین، یکی از مذهبیان و یکی که کزای گفتار او میکند نام من ازسرن پاک کرده و به نزدیک خود چندان نموده که وی کرده است.

مابقی تألیفات او بعد از مرگش به تاریخ حوادث پی در پی تاریخ بر آشوب کشورمان از میان رفته است. در حال حاضر کشف المحجوب تنها میراث گران بهایی است که به یادگار مانده است. سرگذشت چاپ و نشر این کتاب نفیس صوفیانه را از مقدمه دکتر اندر ری انظر می‌گردانیم:

در سال ۱۹۹۳، به تصحیح محمد حسن قاضی دیوبندی به طبع رسیده است. در سال ۱۹۳۳ م - ۱۳۲۲ هـ به اهتمام پروفیسور احمد علیشاه یک بار هم به وسیله حاجی قربان علی چاپ و منتشر شده است.

یک بار در سال ۱۳۳۰ هـ در سمرقند و یک بار هم در تاشکند به طبع رسیده.

پروفیسور ژوکوسلکی این کتاب را بر اساس نسخ معتبر و موجود تصحیح کرده و مقدمه‌های جامع و منسجم بر آن نوشته است. تصحیح با فهرست‌های لازم و کتابی در سال ۱۹۳۶ م - ۱۳۲۲ هـ (بعد از مرگ مصنف) در ۲۵۰ صفحه در دسترس به زود طبع شده.

در ایران یک بار در سال ۱۳۲۷ هـ ش و بار دوم در سال ۱۳۳۶ همان طبع کنگرادی با مقدمه آقای محمد عباس وسیله انتشارات امیرکبیر طبع و نشر گردید. بار سوم در سال ۱۳۳۷ تصحیح و نوشته آقای فریم چاپ شده.

کتابی که در تهیه و تحریر این نوشته مورد استفاده اینجانب قرار گرفته است، همان نسخه زنده یاد پروفیسور آئین ژوکوسلکی روس است که با مقدمه محققانه و بسیار سودمند انتشارات سال ۱۳۷۱ به وسیله کتابخانه طهوری به چاپ مجدد رسیده است. این مقدمه جامع، مشتاقان آشنایی با هجویری را از مزاجش به مآخذ دیگر می‌تازد.

کشف المحجوب سینه‌هاون امن مدعیان در این کتاب است. که در شرح احوال عرفا و ذکر کشف و کرامات و حالات عرفانی درویشانی و رموز و اشارات آنان و نیز در تعریف و توضیح و تفسیر اصطلاحات

استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب «ارزش میراث صوفیه» ضمن ذکر امتیازات و اوصاف «رساله فشریبه»، در بیان مذاهب و عقاید صوفیه که به زمان عربی نوشته شده است در زمان فارسی و کشف المحجوبه را هم سنگ آن می‌داند:

«... و نظیر آن در زمان فارسی، کتاب «کشف المحجوبه» تالیف ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی را می‌توان نام برد. و این کتاب را مولف در جواب سئوالات عراقی و حکمی ابوسعید هجویری نگاشته است و در آن حقیقت طریقت و مقامات صوفیه و رسوم و اشارات آنها و احوال مشایخ قوم آریان کرده است و آن بعدها ماسخه «تذکره الاولیاء» عطار و فصل «الخطابه» سواجه پارسا و دستجات الانس» جامی واقع شده است.»^۸

از آنجا که وجه غالب الهام و کلام بر این است که تصوف جزوی و فرقی و سنت پیامبر و صحابه و ائمه دین منشاء و ماسخه و آیشخور دیگری ندارد، لاجرم سالکان و روحانیان راستین این فطرت دینی فرستگه دل و جان و ذهن و زبان خویش را زادبوم خویشتر از فرهنگ و علوم فرقی نمی‌شناسند. وجه همین تقدیر آثار مکتوب صوفیه، چه شر و چه نظم به برکت آیات الهی و احادیث نبوی شود و حال و طریقه و اعمال دیگر می‌پذیرد. و زبان آنان را نرسم و گنبرایی و منشی و فتواری بی‌نظیری می‌بخشد.

هجویری نیز با استعراق در حوزه فرهنگ قرون نخستین ایران اسلامی و بهرودی از افاضات صوفیان صافی صعب و برخوردار از از تعلیمات دینی و شهودی پیران عاطفانه و تاثیر پذیری مستقیم از آثار ماسخه «الطبع ای نضر سراج» المعجه غمرونی عثمان مکر. طریقت صوفیه، کتاب «السماع» تاریخ المشایخ، آثار حسین منصور حلاج^۹ در تالیف کشف المحجوبه خود به تری صوفیانه دست می‌بندد، در نوع خود تازه و ممتاز و مقبول آیندگان.

او علاوه بر استفاده بسیاری از آیات و احادیث روایات اسلامی، همچنانکه معمول و مرسوم آن عصر بود، از کنگارگری لغات نثری خودداری نمی‌دورید. توجه به این جمله‌ها که در تشریح «سکر» و «صحو» آورده است می‌تواند شاهد این مدعا باشد:

«الكلام فی السكر والصحو، بدان اهتک الله، کسی سکر و غلبه مهارتست کی لرب معانی کرده‌اند از غلبه محبت حق تعالی، و صحو عبارتی بر حصول تراز و اهل معانی را تفریق معنی سخن بسیارست، گروهی این را بران فصل می‌بندند و گروهی بر خلاف آنان کی سکر را بر صحو فصل بکنند آن امر بدست - رضی - و مقامات از جوهری سحر بر نمکین و اعتدال صفت آدمیت صورت گیرد و آن حجاب اعظم بودار حق تعالی و سکر برزوال آفت و غش صفات بشریت و هدایت تقدیر و اختیار وی و فناء تشریف اندر خود بیقای قوتی کی شر و موجودت به خلاف جنس وی.»^{۱۰}

هجویری با به پای لغات و تعلیم عربی و از معانی اسمیل پارسا و تاثیر به کلام می‌گیرد و نظیر:

«فانزای چرا (به جای برای چه)، کی (که) بر (حرف تاکید بر سر



و تمایز خاص متصوفه از قبیل: عشق، سکر، صحو، فقر، تصوف، مرقعه، مقام، حال، فنا و بقا، غیبت و حضور، حرق و سماع و وجد و تواجد و پای بازی و... با نظر دانشین پارسا به رشته تحریر در آمده، و از آن پس همواره مورد مراجعه و استناد کسانی واقع شده است، که در این زمینه به تحقیق و تالیف پرداخته‌اند.

شیخ عطار در تالیف «تذکره الاولیاء» و عبدالرحمان جامی در «دستجات الانس» به وضوح، بسیاری از حکایات و مطالب خود از آرا و کشف المحجوبه برگرفته‌اند.

اوصاف و امتیازات این کتاب با فلم بزرگان تحلیلی خواندنی است. جلودان یادداشت محمدتقی معاد در کتاب گران قدر سبک شناسی می‌نویسند: «این کتاب از بحث سبک با لائق و اصل تر و سه دوره اول نزدیکتر است تا سایر کتب صوفیه و می‌توان آنرا یکی از کتب طبرانیان شمره که هر چند در قرن پنجم تالیف شده و پیش از کتب قدیم «دستوش تازی و لغت‌های آنرا مناست. افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دوره اول به نماند در این کتاب دیده می‌شود و از این گذشته اصطلاحات خاصه نیز از خود داده که غالب آنها بعد از این در کتب تصرف مصطلح گردیده است.»^{۱۱}

دکتر ذبیح الله معاد در این خصوص می‌نویسد:

«... کتاب کشف المحجوبه او از مهمات کتب صوفیه و از جمله قدیمی‌ترین آنهاست، که بعدها مورد استفاده کسانی که در سوال و آثار مشایخ صوفیه کتاب می‌نوشته‌اند قرار گرفت. سبک نثر این کتاب بر روی هم ساده است جز آنکه هجویری به نسبت با معاصران خود مفردات عربی بیشتر به کار برده و علی‌الخصوص مفردات با ترکیبات عربی که میان صوفیه معمول بوده مانند عین البقیع، حق البقیع، مقام نمکین، محاصره و مکاشفه و نظایر آنها در کتاب اوسیل

محوری در جواب این سئوالات عرفانی و در عین حال فلسفی و روان شناختی، کتابی فراهم می‌آورد مشتمل بر عناوین: بدین نامها: باها و الکلامها و کشف الحجابها. پارهای از ابواب کتاب را به شرحی: علم، فکر، تصوف، آئین مرفعه داشتن و بیان ملامت و ذکر اهل صیغه و اختلاف و امتیاز فرقه‌های مختلف متصوفه اختصاص داده است و ابوابی دیگر ربه ذکر نام و احوال صحابه رسول الله صلعم و اهل بیت و ائمه و بن و بابی مخصوص کسانی نظیر: مالک دینار قسبل هبائن، ذوالنون مصری، ابراهیم ادغم، بشر حافی، ابویزید بسطامی، سوری سلفی، ابو محفوط کریمی، سهل نسری، حسین منصور حلاج...

و کشف و کلامهای دیگر که هر یک در تعریف و تعبیر رموز و مراحل و منازل تصوف و شناخت سالکان این مکتب بسیار سودمند است و آموزنده.

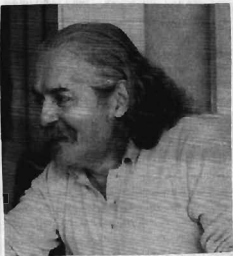
هجوری ازیم آنکه کشف المحجوبش نیز مانند آن در کتاب دیگر توسط «مدهیان رکیه» باستره نام او به سرفرت نرود، در بنای، جای کتاب حدود سی بار نام خود را ذکر می‌کند: «قال شیخ ابراهیم بن علی بن عثمان بن اسی علی الجلابی ثم الهجوری»^{۱۶} و... قال المستول و هو علی بن عثمان الجلابی^{۱۷}... و من کی بن عثمان الجلابی ام آن دوست دارم و...^{۱۸}

هجوری دلیل نامگذاری کتابش را چنین بیان می‌دارد: «و آنچه گفتم که این کتاب را کشف المحجوب نام کردم مراد من آن بود که نام کتاب نامش باشد بر آنچه انتر کتابش هر گروهی را که بصیرت برده چون نام کتاب بشوند، مانند که مراد از آن چه بوده است، و بدانکه همه عالم را لطیفه تحلیق خداوندی محبوبند»^{۱۹}

اینگونه نقل از علوم و مستور و مخفی بودن حقایق جهان از چشم دانشمندان و شاهنشاهی مادی و ظاهری به هجوری اختصاص ندارد، زیرا پیش انسان آن دورکار پیشش متناوبی و دین و عارفانه بوده است، نه دیدگاه انسان علم گرا و حرم اندیش و بیگانه با ماوراء الطبیعه معاصر. به همین سبب ابو یوسف سجستانی نویسنده قرن چهارم و پنجم هجری^{۲۰} قبل از هجوری در آغاز کشف المحجوب خود، که کتابی است در اولین فرقه اسماعیلیه - مراب علم مطالی آورده است مشابه نظر هجوری:

«و گاه، کسی باشی که حقایق در... جاست از اهل بیت و ذریه او، و ظاهرست از ذریه او، اویا، خدای و برگزیدگان او، زیرا که آن سزایوست کسی بدان آگاه کند آنکس را کسی خواهد از اولیای او، و علم در خزینه اوست کسی بدان شسته کند بر آنکس کسی خواهد از بستگان او، و هر کسی محرومست از آن در گم شدگی هم گردید و در گوری هم رفت... پیش دست کسی در کشف کردن آن سرها که پنهان بود و رمزها که در خزانه بود و کسی آن سخن در حروف کتابت نیاروده»^{۲۱}

شاید مراد بن تعریف همان نکته سوزجی باشد که فارموش شایگان در هنری کرین نقل می‌کند: «منظور از کشف المحجوب همین است، یعنی برده از باطن حقایق برکنش»^{۲۲} همانطور که هجوری در تألیف کتاب خود از کتب و منابع پیشینان به اشد تلاطم و سربخ دست بازید، است پسینان هم در تصنیف و تدوین آثار عارفانه خود از کشف المحجوب او بهره‌های بسیار برده‌اند. شیخ عطار در تألیف و تذکره



معروف صریح، در سوا، هیچیز (هیج چیز)، جمله پشنتاشنت، از لره بوزیدنه، گزاردن و...

سماک و کوتامی جمله‌ما یکی از ویژگیهای کشف المحجوب بشمار می‌آید:

«... بنگر تا به چه محجوبی، بدان حجاب باز ماندای، و آن حجاب نوست بزرگ آن حجاب بگویی، تا به کشف استورسی، و محجوب ممنوع باشد و ممنوع را نباید کی دعوی قربت کند»^{۲۳}

جز به کارگیری موازنه وسع و حذف افعال به قریبه لفظی و معنوی که زنده پادشاه بهار در «سیک شماسی» بدانها اشاره می‌کند، دو جمله‌های معطوف گاه فعل و فاعل از نظر افراد و جمع با هم مطابقت دارند مانند: «... و ستارگان هویدا شدند، بر آسمان، و خلق به جمله پیوستند و ناپیدا شدند، صورت مردمان بیازمید و چشمتان بخت»^{۲۴}

و گاه اختلاف اینها مشاهده دیده می‌شود: «... از دوستو ما به رسیدند و باستانهای خود نرفت و ستو ما به دروا خود اینر رستند و پاهلیانان برگشتند»^{۲۵}

«... از اعلام فارغ شدتند عزیزه می خوردند و پوست تراسر می می انداختند»^{۲۶}

هجوری دلیل تألیف کشف المحجوب را بدین صورت، در شرح می‌دهد: «قال سایل وهو ابوسعید الهجوری، بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف و کیفیت مقامات ایشان و بیان مذاهب و عقالات ایشان و اظهار کن مرا رموز و اشارات ایشان و چگونه می صحبت خداوند عزوجل و کیفیت اظهار آن بر دلها و سبب حجاب عقول از کشف و ما حبت آن و غررت نفس از حقیقت آن و آرام روح با صفوت آن و آنچه بدین تعلق دارد از معاملات آن: قال المستول... و در سلی بی عثمان الجلابی»^{۲۷}



مرا این سخن می گوید روزی گفت من فرما ابتدا کم، دیگر روز آن پیرو
اندر آمد امام گفت با باقلان می باید مرد، وی سخاوه باز انگشت و سرباز
نهاد و گفت مردم، اندر حال جانش برآمد، امام را تنبیه بود، دانست که
وی را می نرود که بسنج راه مرگ کن چنین کنی من کردهم^{۲۱}
که بنام این داستان از حسب حال انقلاب درونی شیخ عطار و
استحاله روح و ضرورت باطن او بدین وضعیت فر آورده است:
۱- گویند سبب توبه وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول
و مشغوف به معامله بود، درویشی آنجا رسید و چند بار - شی لاله -
گفت، وی به درویش نیراخت، درویش گفت ای خواص تو چگونگی
خواهی مرد؟ عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد، درویش گفت تو
همچون من توانی مرد؟ عطار گفت بلی، درویش گناه چوین زیر سر
نهاد و گفت: الله و جان بداد، عطار را حال منفر شد، و دکان برهم زد و
به این طریقه درآمد.^{۲۲}

و اما غرض اصلی من از نوشتن این مقاله عمدتاً دو مطلب بوده
است، یکی در ارتباط هجویری و ناصر خسرو و دیگری مربوط به
حکایت گونه‌ای در کشف المحجوب و رابطه آن با کتبه مهدی اخوان
فالت.

هنگام مطالعه کشف المحجوب به حکایات مبرخوردم در باب
مناسک حج به قلم هجویری که موضوع آن، فسیله منجم و هشدار
دهنده و عبرت آموز و درون نگر و صبح حکیم فیادیان و افرا پیام آورد.
از آنجا که این دو بزرگ مرد آزاده پاک و وارث، اواخر قرن چهارم به
دنیا آمدند و در نهمه دوم قرن پنجم در گذشتند بر من روشن نشد کدام
یک داستان صحیح را از دیگری برگرفته است؟ و اگر هیچ یک از این دو
ماجرای صبح و از کتاب آن دیگری نگرفته باشند؟ در این صورت
صاحب اصلی صبح کیست؟

بدین بهانه شاید خالی الزامی نباشد که تقارن زایش و مرگ و نشانی
زندگی ناصر خسرو و هجویری را در پیوند به احمال مرور کنیم.
تبعیضی بیگانه به تصریح تاریخ نگاران و به استناد این بیست
و یکگشت و هجرت پس سجده نود و چهار

یکگشتت صرا صرا در بسمر مرکز الحسویه
به سال ۳۲۷ هجری در قبادیان پنج به دنیا می آید و به سال ۳۸۱
در تبعید گاه خود، بیگان در می گذرد.^{۲۳} زایش هجویری راسورخان
نواستر قسرون چهارم و در گذشت او را به شرفب سفوه سالهای
۲۵۰-۲۵۱-۲۶۲-۲۶۹-۲۸۱ رقم زده اند.^{۲۴}

این دو نام آور بهمه بهت انگیز ادب و فرهنگ و معارف اسلامی از
جهت اشتراک، به تراکیری و شمول مضامین و آلام سفر به دیار غربت
جهت رسیدن به حضور پیروان و مشایخ فرق تصوف و حکمت و سایر
آفاق و انفس زندگانی مشایخ داشته اند.

ناصر خسرو پس از تحصیل دانش و فلسفه و دیگر علوم روزگار
خود، سالیانی را به کار دیوانی اشتغال داشت ولی دیری نپایید که
بواخوردگی دیوانی از خدمت حکام جور به او دست داد و به نوسیدی و
بریشانی و بیابانری به چار شد، و از سحت و محابله با علمای فلسفی
و خشک اندیش جزرتجیدگی خاطر و تانسف نصیبی نشد. و این

الاولیه، و مولانا جامی در صفحات الاثنی پیش از دیگران صدیون
کشف المحجوب آورید.

واصل ارجعت قاصص انصاری در مقدمه جامع خود مواردی از اخذ و
دویافت عطار راه از کشف المحجوب بدین صورت نقل کرده است:

کشف المحجوب ص ۱۱۶

هم من که علی بن عثمان العلامی ام، موفقی الله - به شام بروم بر سر
شاک بلال مؤذن رسول - علیه السلام - خفته، خود را برکنه دیدم اندر
خواب که پیغمبر صلعم - از یاب پنی شبیه اندر آمدی و پیروی را از کز کار
گرفته، چنانکه اطفال را گیرد به شفقت، من پیش قدیم و سوره پایش
بوسه دادم، و اندر تعجب آن بروم تا آن کیست و آن حالت چیست؟ وی
به حکم اعجاز بر ما وطن و اندیشه من مشرف شد، مرا گفت: این امام تو و
اهل دیار تست و مرا بدان خواب امیدی بزرگست با اهل شهر خود
تذکره الاولیاء، ص ۹۰ و ۹۱

شیخ ابوالحسن علی بن عثمان الجلالی، گویند که به شام بروم بر
سر شاک بلال مؤذن - رض - خفته بودم، در خواب خود را در کنه دیدم
که پیغمبر - علیه السلام - از یاب پنی شبیه آمدی و پیروی را بر می گرفته،
چنانکه اطفال را بر بر میبرد به شفقت تمام، من پیش او قدیم و سوره
پایش بوسه دادم و در تعجب، آن بروم که، این بر کیست؟ پیغمبر - به
سکم مسجزه بر ما وطن من مشرف شد و گفت:

این امام اهل دیار تست ابوحنیفه - رحمه الله علیه -^{۲۵}

به جز موارد مذکور دیگر انصاری، مواردی دیگر نیز می توان نقل
کرد، از آن جمله این حکایات متفرج در کشف المحجوب را - و - و اندر
حکایات مشهور است که آن نیز به نزدیک آن امام که اندر روایت جاهد
و کلاه و دعوتش نقش اندر مانده بود درآمدی و گفتن با باقلان می باید
مرد، وی را از آن سخن رنجی به دل آمدی، که این مرد گدای، هر زمان

سرگردانی و نابسامانی شاعر را خواست که او در ماه جمادی الآخره سال ۲۳۷ دیده بود شامه داد. در آن روزها کسی به سری قبله اشاره کرده و حقیقت را در آن سری نشان داده بود.^{۳۸}

ناصر حسرو سرتیجیم حصار ارتش روم، به همراه مراد، سفری هفت ساله را آغاز کرد و برای وصول به حقیقت شریعت وفور نشان دادن آتش طلب دو هزار و هویست و بیست فرسنگ^{۳۹} راه را زیر پا نهاد و چهار بار کعبه را زیارت کرده و از مرو، سمرقند، بخارا، بلخ، مرو، نیشابور، دامغان، فرودین، خروزم، سمرقند، نیریز، مرند، خوی، آمد، حران، حلب، حماه، طرابلس، بیروت، صیدا، صور، عسکه، حیفا، بین المقدس، مکه، معصره، لیسبون، نریمای نقره، قاهره، مدینه، کربلا، جدو، و شهرهای دیگر گذر کرد. در مصر به دیدار المستنصر بالله خلیفه فاطمی نائل آمد و به حجت جزیره خراسان برگزیده شد و بعد از انجام چهارمین طواف کعبه سال ۲۴۲ (اول خردادماه) تصدیق می‌گردد به بلخ بازگردد. به طایف می‌رود و در این مسیر از لخص، پشامه، بصره، عبادان (آبادان فعلی)، مهدویان، ارجان، سوره‌دان (لوردهگان)، اسفهان، ناپین، طیس، تون، قاین، سرخس، مرو، لورده، می‌گذرد.^{۴۰}

و از آنجا به راه سه دهه سوی بلخ آمدیم و چون به ریاض سه دهه رسیدیم، رسیدیم که برادرم، خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، در طایفه وزیر امیر خراسان است، که او را بر سر می‌گفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم. چون به دستگرد رسیدیم، نقل و نه دیدم که سوی خورغان می‌رفت. برادرم که ما من بود پرسید که «این کون کیست؟» گفتند «از آن وزیر گفت: دانش ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید؟» گفتند: «کسی او را نمانده». در حال شناسی نزدیک ما آمد و گفت: «از کجا می‌آید؟» گفتند: «از حجج». «خواجه من ابوالفتح عبدالجلیل را دو برادر بودند از چندین سال به حج رفته، و او پرسید در اشتیاق ایشان است، و لایحه که خبر ایشان می‌برد نشان نمی‌دهد. بی‌برادرم گفت: «مانمانه ناصر آورده‌ام، چون خواجه تو برسد، بدر دهیم.»^{۴۱}

و این سفر طاعت سوره به سال ۲۴۴ به پایان می‌رسد. هر چند مستوریت تبلیغ مذهب اسماعیلیه و مصائب و آلام مصائب آن تا آخر دهم می‌گوییان افرا رها نکرده است. تا اینکه سال ۲۸۱ در عین لورگ و تهای می‌کسی می‌برد و دوازده خونین از آفر اعلی زمانه چون پاره‌ای لعل در خاک بستان بدخشان فرو می‌رود.

چون به آنجا رسیدیم، لژیونگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم، و همه ماه بود که موی سرازیر نکرده بودیم. و سرانجام که در گرمابه روم، باشد که گرم شویم، که هوا سرد بود و جامه نبود، و حق و برادرم هر یک به تنگی گفته پیشوایه بودیم، و بی‌لباس که کشاد، دو آن می‌نهادیم. دینور سب، و زنها آن در می‌سند سیاه در کاغذی کرده که به گرمابه بان دهیم، تاباند که ما را در می‌زیادتر در گرمابه نگذارد که شوخ از خود باز کنیم، چون آن در می‌کام پیش او نهادیم. در می‌نگاریدست، پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت: «بروید که حق اکنون مردم لژگرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که ما به گرمابه دورویس از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بنشاپ و قنیم کوه‌گان بر در گرمابه باری می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به شیب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما می‌دستار



مقبره می‌خواستند.^{۳۷}

هجویری عارف نیز مانند هموطن شاعر و ادیب و فلسفی و اشعار گوی خود حکیم شادپاش با روحی تشنه دیوانه‌ها و استخوان اسرار کائنات و مشتاق طلب حقیقت شریعت و طریقت از آنجا که می‌رفت تحصیل علوم متداول روی آورد و در این راه کعبه به سجده درس و بیعت و حلقه قیل و قال اهل مدرسه و خانقاه راه یافت و ستار و مراحل صعب الجور تصوف را در نور دید و به مراتب والای عرفان رسید. با این همه شرف و دانش و حیرت و منزلت به سعادت مدح و آستین بسوس صاحبان زور و زورقش در نهاد و شرف آزادگی و گوهر برتری را به پای شوکان شریخت:

من آنم که در پای شوکان نریزم

مرا بس نیشم در لفظ ابری و^{۳۷}
 به جای حضور در دربارها و بسرو هادی از تنعم می‌بخوری بعضی به جستجوی گم شده خود که از کون و مکان بیرون بود - سفر به اقلیس قائم و بنای اسلام و بازگردید عشق و وفادار صاحب شیخ کبیر ابو جعفر محمد بن الصبیح الصیدانی می‌شود و در سفر شام زیارت ابوالفضل محمد بن حسن العتشی او را دست می‌دهد. و معشقت خاک بلبل مؤلف رسول خدا می‌شود. و استاد ابوالقاسم قشیری را در سفر نیشابور زیارت می‌کند. او پس از سالها گشت و گذار به سوره‌های سوریه، ترکیستان، عراق، خراسان - ساوراه السهر، گورگان، شام و آنز ساجان^{۳۸} در نحری سحرقت و استغاثه از محضر شایخ و بران واصلی، به قومه پیر و مرشد خود به شیه قاره حلقه می‌رود و در شهر لاهور به تبلیغ و اشاعه اسلام و عرفان و ارشاد و هدایت مهربان می‌پردازد و هیچگاه که ناصر خسرو از طرف لطف فاطمی علوان حضرت خراسان می‌گیرد او نیز از طرف مردم پاک نهاد و مهربان خود، در هند به حضرت داننا گنج

بخش لاهوری، مطلب^{۳۵} می شود. و شاهپان عمر در هند می ماند و
دوشیز لاهور به استقبال مرگ می نشاند. تربت او هنوز زیارتگاه پیروان
اوست. داستانی از سرگذشت اردناک آورا که می شهادت بدان حکایت
ناصر خسرو نیست در این مرحله از بحث نقل می کنیم:

... اندر ولایت کسی ندیده رسیدم که آنجا خاندانم بود و
جماعتی از متصوفه و من مرقده خشن داشتم به سنت و از آنت اهل
رسم با من هیچ نبود به مز عشا و روزه به چشم آن جماعت سخت
خلبر نمودم و کس مرا ندانست. ایشان به حکم رسم می گفتند ما
یکدیگر کسی این الزما نیست و راست چنان بود که از ایشان نبودم امالاید
بود آن شب اندران جا بود. آن شب برابر با من نشاندند. و با من سیز
گفته پیش من نهادند و به من سوی ایماهایی کسی ایشان می خوردند
می رسید. و با من بطور سخنان می گفتند. از امام بالا چون از طعام فارغ
شدند بفریخته می خوردند و پوست بر سر من می انداخت بر وجه طبیعت
حال خود و استغفار ایشان بدل فرو می خورد و می گفتند با خداها
اگر نه آن کسی که جامه های دوستان تو دارند والا من از ایشان نکشتم
هر چند که آن طعن ایشان بر من زیاد می شد دل من اندران خوشتر
همی گشت.^{۳۶}

بعد از این مقدمه نسبتاً مطول بر می گردیم به مطلب اصلی این مقاله.
یعنی داستان «حج» در کشف المحجوب و دیوان ناصر خسرو قبادیانی.
در کشف المحجوب آمده است که: «... یکن به نزد سید - رضی - آمد،
وی را ز گفت از کجایی آئی، گفت به حج بودم، گفت، حج کردی، گفت
بلی، گفت از ایشان که از خانه برونی و از وطن رحلت کردی از همه
منامی رحلت کردی، گفتا، نی، گفت پس رحلت نکردی، گفت چون از
خانه رفتی و اندر هر منزلی هر شب مقام کردی، مقام از طریق حق گذر
آن مقام قطع کردی، گفتا، نی، گفت پس منزل نشیدی، گفت پیون محرم
شدی به میقات از صفات بشریت جدا شدی، چنانکه از جامه، گفتا، نی،
گفت پس محرم نشدی، گفت چون به عرفات واقف شدی اندر کشف
مشاهدت وقف پدیدار آمد، گفتا، نی، گفت پس به عرفات نه گشادی،
و گفت چون به مزدلفه شدی، چون طواف کردی خانه سر را اندر محل
تثویه لطایف حضرت جمال حق دیدی، گفتا، نی، گفت پس طواف
نکردی، گفت چون سعی کردی میان صفا و مروه، مقام صفا و درجه
حروت ادراک کردی، گفتا، نی، گفت هنوز سعی نکردی، گفت چون به منا
آمدی منبجایی تو از آن ساقط شد گفتا، نی، گفت هنوز به منا نرفتی، گفت
من به منبر که قربان کردی همه خواسته های نفس را قربان کردی، گفتا، نی،
گفت پس قربان نکردی، گفت چون سنگ انداختی هر چه با تو سبقت
گردد از حجابی نفسانی همه بینداختی، گفتا، نه، گفت پس هنوز سنگ
نپنداشتی، و سج نکردی، بازگرد و بدین صفت سعی یکن تا به مقام
الراحم برس.»^{۳۷}

و اما وکن آوار، سنگان با سعی می شود که دوست سفر کرده باش به
عمراه کاروان حاجیان از زیارت خانه عبا باز آمده است به دیدار تو
می شتابد و حسن گفت و گو از رنج راه و طول و عساری دادش تا کی
با او به حاجی که خود در انتهایشان گم می شود و غیر پیروان و گوش آشنا
حرفان - در باب چند و چون مراحل و مسافت مقدس سبع سوالمنا مطرح

می کند، که حاصل این برش و پاسخ خود گذشته نصیبه های لاکر از
می آید سخت به خنجر و بر فلانت و زلف بیانه و تکان هنده، با
ساختاری شاهنگ و یک دست و درم تپیده و در عین حال دلیلی
دورنمایه های همه رمز و کنایه و معنی و فکرت مشحون از طعنه و سخن
نسبت به ظاهر بیان سلسلی شکر زلفی گری چندانکه عمو در براون در
توصیف آن می گوید: «... این شعر موشوع تاویل، با درک معانی باطنی
شروع، که از اختصات مذهب اسماعیلی است، به وضوح تمام جلوه گر
شده است.»^{۳۸}

حاجیان آمدند با تعظیم

شاکر از رحمت خدای رحیم

آمده سوی مکه از عرفات

زده لسیک همزه از تعظیم

خسته از سخت و سلاخی حجاز

رسیده از موز و مطلب الیم

بساقه حج و همزه کرده تمام

بازگشته به سوی خانه سلیم

من شدیم سامعی به استقبال

پسای کسرم بیرون ز صد گلیم

سر مرا در میان قافله پیوه

دوستی مخلص و عزیز و کسرم

گفتم اربا بگری چون رفتی

ز من سفر کرده بسنج و به پیوه

تازرت مبار سانداهم چنانچه

فکرمتم و با نسیفلمت ندیدم

شادگفتم بدانکه حج کردی

چون تو کس نیست لغوین اقلیم

بازگو شایچه گونه داشتی

عسرت آن بسوزگوار حوریم

چون همی خواستی گوت احرام

چه نیت کردی اندران تحریم

جمله بر غشوه حرام کرده بدی

هر چه ساقه ساقه کردگار عظیم

گفتم نس، گفتنش زدی لسیک

ز کسرم مسلم و از کسرم تعظیم

سی شیدی لغای حق و جویم

باز زادی چندانکه داد گلیم

گفت نس، گفتنش چو در عرفات

ایستادی و سالتی، تقدیم

عارف حق شدی و متکر خویم

بسه تو از معرفت رسید نسیم

گفت نس، گفتنش چو می رفتی

در حرم همیوه لعل کشف و رقیب

کردی آنجا به گورد سرشود و

همچنانی کنون که گشته رسم
گفت ازین باب هرچه گفشی تو
من ندانستم صحیح و مستقیم
گفتم ای دوست پس نکردهی هیچ
نشدی در مقام محرم مستقیم
رفته و مکنه دیده، آمده ساز
محنت با دیده خوریده به سپ
گر تو خواهی که حج کنی پس ازین

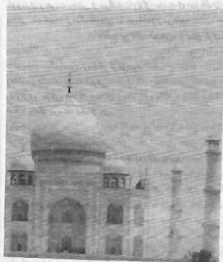
این چنین کن که کرمست تعلیم ۳۷
و آخرین مطلب پیرامون کشف المحجوب مربوط می شود به الهام
احوان ثالث، نادره مرد سترگ ادب و فرهنگ معاصر، که آلف لدی چون
او به هراتی برآید، از مجبوری در آفرینش «کتبیه» شعری که از نوادر
هنر این ابهام بشمار می آید.
تفصیل موضوع ازین فرار است که: آقای دکتر رضا براهنی، مستند و
نویسنده و شاعر پرکار معاصر در مجلس سومین سال خاموشی احوان
ثالث، مقالهای می خواندینام:

سیاست تاویل، و یا تاویل سیاست^{۳۸} در مقدمه، پادی از احوان
دارد و نادر گلشنش او با وجود درگذشت جسمانی، و آنگاه به فرو کویدین
احسان ترافی، مشاور و نظریه پرداز فرست طلب، و سوداگر سیاسی نظام
مذمت می پردازد، و سپس در پیش شایگان را به خاطر تألیف کتاب:
«هاتری کورن» آقای تفکر منوی در اسلام ایرانی» به باد انتقاد شدید
می گیرد چرا که او در این کتاب رنج چندین ساله و درون سپاه و
محتوی کار بسیاری از اهل قلم معاصر را غیر اصیل و ماسخه و مستان
ارومی مارکسیست مبتذل و تلافی شده فرهنگ غریب توصیف کرده
است.

۳۷- «منازل» - غنای حیرت انگیز ست فلسفی ایران از دسترس
جوانان دور مانده بود بخش بزرگی از عالم روشنفکری ایران، تحت تأثیر
نوعی مارکسیسم مبتذل و پسماندهای فرهنگ غریب، نه به گنجینه
سنت فکری خویش دسترس داشت و نه به آفریدههای عظیم فرهنگ
غریب. این بخش عظیم از روشنفکران در خیال، دست و پای می زدند
و قادر نبودند از مرزهای استعماری محبتهای ایدئولوژیکی دور گردند.
و گاهی فراتر نهند کار کوین، اما برای حلقه پژوهشگران جوانی که بدان
اشاره کردم نوعی سرچشمه الهام بود که نه تنها دقایق ممتاز اندیشه
ایرانی را به زبان روشن و بی مبهم برمی گرداند، بلکه با این کار
تکرهای کهنه را در جامه ای نوین و درخشان پدیدار کرده^{۳۸}

در حالی که به نظر آقای براهنی، روشنفکران پیشرو فرهنگ و هنر
معاصر ایران سادها پیش از ظهور و حضور کوین و شایگان، در عصره
تاویل و تفسیر درون سپاه متون موهبانه و فلسفی پاریس، خود بدین
مراحل و مراتب علم و آگاهی ویداری رسیده بودند، من تعجب صادق
عدایت، زما، احوان، شاملو، و آل احمد.

آقای براهنی برای اثبات مدعای خود، ضمن اشاره به مظلومیت
مهدی احوان ثالث و اینکه بدون تحمیلات دانشگاهی غریب و آشنای



ایمن از ترس نفس خود بودی
در غم خسرت و همداد حسیب
گفتی، گفتش چو سنگ جمار
حسی ابداعتی به دهور حسیب
از خود نداشتی بیرون یکسر
همه عادات و نامهای عظیم
گفتی، گفتش چون گمش
گسوسیدایی سیر و سیم
فسرپ حق دیدی اول و کردی
فصل و سرای منم نسوم لیم
گفتی، گفتش چو گشتی تو
مطلع سر مقام اسرائیم
کردی از صق و اعتقاد و بقی
خویش خویش را به حق تسلیم
گفتی گفتش به وقت طواف
که دیدی سهر وله چو طلب
از طسواف همه سلاکیان
پس ادکوی همه سرش مطوم
گفتی، گفتش چو کردی سخی
از صفا سوی سرود بر نسیم
دیدتی اندر صفای خود کوین
شد دلت فارغ از جسم و نسیم
گفتی، گفتش چو گشتی باز
میان از هجر کعبه دل به دونیم

نام و نشان و هویت بخشی از سرگذشت زندگی ماست که جاودانه بر
پیشانی بلند سپیده فرهنگ انورایی ما خورشیدوار می نایند.
واضع من قائب الصحراء از امتثال محراب

و کتبه^(۱)

فنازه نخته سنگ آنسوی تر، انگار کوهی بود
وما ایسر نشسته، هسته ایوهی

زن و مود و جوان و بیوه

همه با یکدیگر پیوسته، لیک از پای

و بازنجیر

اگر دل می کشیدت سوی دلخواهی

بسویش می نواستی خزیدن، لیک تا آنجا که رخت بود

تا زنجیر

ندانستم

ندانم بود در رویای خوف و دستگی ما پیمان

و با آنویی از جایی، کجما؟ هرگز نپرسیدم

چنین می گفت:

- «فنازه نخته سنگ آنسوی، وزیشبنیان پیوی

بر او زای، نوشته است، هر کس طاق مر کس بفتد»

چنین می گفت چندین بار

صداد، و آنگاه چون موجی که بگریزه زخوه در خاموشی می غلتد.

و ماجزوی نمی گفتیم.

و ما تا مدتی چیزی نمی گفتیم.

پس از آن نیز تنها در نگاهمان بود اگر گاهی

گروهی شک و پریشانی پدید می آمد.

و دیگر سبیل و خجیل حسنگی بود و فراموشی.

و حتی در نگاهمان نیز خاموشی

و نخته سنگ آنسوی فنازه بود

شبی که لغت از مهتاب می بارید.

و با امانت دم می کرد، و می خنجد.

یکی از ما که زنجیرش کس سنگین تر از ما بود، لغت کرد گوش را

و تالان گفت: «باید رفت»

و ما با حسنگی گفتیم: لغت بیش با ما گوشمان را چشممان را نیز.

باید رفت»

و رفتیم و خزان رفتیم تا جایی که نخته سنگ آنجا بود

یکی از ما که زنجیرش رها تر بود، بالا رفت، آنگاه خواند:

- «کسی را زمراداند

که از اینرو به آنروم بگرداند»

و ما با لاشی بیگانه این را زغبار آلوده را مثل دعایی زیر لب تکرار

می کردیم.

و شب شط جلیلی بود بر مهتاب.

هلا، یک، دو، سه، و دیگر بار

هلا، یک، دو، سه، و دیگر بار

مرفر بیرون، عراد دشتام گامش گریه هم کرده ایم.



با مشاهدای تأویل و تعلق فریگی به خلق آثاری بدیع در امتداد فرهنگ
عینی ملی توفیق یافته است. او را کسی می دانند که صرفاً به سائقه
حسابت و گریبان شناسه هنری و فنی و شیخ دانشی، بسیاری از
اوتشهای فراموش شده ایرانی و رموز و کنایات عرفانی و فلسفی را درک
و دریافت داشته و با دامنیدن روح امروزی، بدانان جانی تازه بخشیده
است.

فد علاوه بر این، در بیان حسنگی که می رسیم به موضوع استی
بخت امروزمان یعنی احوان، شاد، با پیش کشیدن «کشف المحجوب»
لاقول کریم آن هم شاید دو دهه و شاید بیشتر پس از وقوع آن، به
موضوعی اشاره می کند که ما خود در آن زمان و احوان پیش از ما در
شعر «کتبه» عملاً دو قلب آن فرزانگی و همین آن روز شده ایم
مضمون اصل «کتبه» را از «کشف المحجوب» شعری گرفته شده
کرچه او یکی از افتاد عرب را بر ناصبه شعرش جناب کرده بود ولی
بالمثل تشبیل که عبارت بود از گرداندن سنگ و دیدن آن روی اشاره
نکرده بود.^(۲)

دانسان مورد نظر آقای برافس، در کشف المحجوب چنین آمده
است:

د- و از تو رفیم ادهم - روح - می آید کسی گفت سنگی دیدم برود
انگنده و بران سنگ نشسته می می بگردان و بخواند گنجا بگردانیدمش
و دیدم که بر آن نشسته بود کسی - است لا تعلم بما تعلم کفیف نطلب مالا
تعلم توبه عالم مورد حمل می باری، محال باشد که دانسته را طلب
کسی.^(۳)

هر چند در این فرض و نظر جای تامل هم وجود دارد، با این همه
سختی است «کشف المحجوب» کجما و «کتبه» کجما به هر تقدیر کتبه خوان
ملهم از هجویری و خواهی در لحظات تنهایی و در پرتو شعور نبوت بر
آن پاسدار و حرم ساهای سیزه حوزه تاریخ آریایی، اشراق شده باشد

حلاه بگه، دوه سه، زینسان بارما بسیار.
 چه سنگین بود اساسخت شهرین بود پیروزی
 و ما پلشتار لذنی، هم خسته هم خوشحال
 زشوق و شور مالا مال
 یکی از ما که زنجیرش سنگینتر بود،
 به جهاد مادر و دی گت و بالا رفت،
 خط پوشیده و از خاک و گل بسترد و ما خود خواند
 (وما بیتاب)

لش ربا زبان تر کرد (ما نیز آنچنان کردیم)
 و ساکت ماند.

نگاهی کرد سوی ما و ساکت ماند.
 دوباره خواند، خیره ماند، پنداری زبانش مرد.
 نگاهش را برده بردنایدای دوری، ما غور شدیم
 و بخواند او همچنان خاموش.
 - درای ما بخواند خیره بما ساکت نگاه می کرد.

پس از نهن
 در التانی که زنجیرش صدا می کرد،
 فرود آمد. گردنم را که پنداری که می گفتی
 نشانده پیش

به دست ما و دست خویش لعنت کرد.
 - چه خواندی، هان؟
 (سکید آب دهانش را و گت آرام)

- از نشسته بود
 همان
 کسی را زما داد،
 که از اینرو به آنروم بگرداند.
 نشستم

و
 به مهتاب و شب و روشن نگه کردیم.
 و شب نشط علیلی بود.

تهران - خرداد ۱۳۲۰

منابع
 ۱. کشف المحجوب، مخبرری، انتشارت زرگولفسکی، چاپ دوم ۱۳۷۱، کتابخانه
 طهوری مقدمه قاسم انصاری، ص ۶۲ تا ۶۳.
 ۲. کشف المحجوب، ص ۲

۳. مقدمه کشف المحجوب به قلم قاسم انصاری، ص ۳۸ و ص ۳۹
 ۴. سبک شادمانی، استاد هاج، جلد دوم، چاپ سوم، ص ۱۸۷
 ۵. تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفاح اول، چاپ سوم، ص ۳۸۲
 ۶. آموزش صرفت صوفیه، دکتر زین کرب، چاپ پنجم، ص ۱۳۳
 ۷. کشف المحجوب، مقدمه انصاری، ص ۲۲
 ۸. کشف المحجوب، ص ۳۰
 ۹. همان، ص ۶۳
 ۱۰. همان، ص ۶۴
 ۱۱. همان، ص ۶۳

۱۲. همان، ص ۷۸
 ۱۳. همان، ص ۷۷
 ۱۴. همان، ص ۷۱
 ۱۵. همان، ص ۷۷
 ۱۶. همان، ص ۷۷
 ۱۷. همان، ص ۷۷
 ۱۸. همان، ص ۱۱۴
 ۱۹. همان، ص ۲
 ۲۰. فرهنگ ادبیات دردی، دکتر زهرا حاجیری (کیا) ص ۸۱۰
 ۲۱. کشف المحجوب، اولمغرب، سنجسانی، هادی کریم چاپ ۱۳۴۷ ص ۹ و ص ۳
 ۲۲. مجله آینه، شماره ۷۵ مقاله سیاست توتلی، با تأویل سیاسی و رها برافش
 ۲۳. کشف المحجوب، مقدمه انصاری ص ۳۸
 ۲۴. کشف المحجوب، ص ۲۵۱ و ص ۲۵۲
 ۲۵. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفاح اول، ص ۳۶۱ و ص ۳۶۲
 ۲۶. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفاح اول، ص ۲۷۲ و ص ۲۷۳
 ۲۷. کشف المحجوب، مقدمه دکتر انصاری ص ۱۴ و ص ۱۳
 ۲۸. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفاح اول، ص ۴۷۳
 ۲۹. سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر ناصر زین پور، چاپ ۱۳۷۳، ص ۱۱۵
 ۳۰. همان کتاب از آغاز تا به آخر
 ۳۱. همان، ص ۱۲۳
 ۳۲. همان، ص ۱۰۶ و ص ۱۱۰
 ۳۳. ناصر خسرو، دیوان
 ۳۴. کشف المحجوب، مقدمه انصاری، ص ۲
 ۳۵. همان، ص ۹ و ص ۱۰
 ۳۶. همان، ص ۷۷
 ۳۷. همان، ص ۲۱۵
 ۳۸. تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفاح، کتابهای حسین، ص ۳۷۱
 ۳۹. دیوان ناصر خسرو، با مقدمه، م. فروزش چاپ ۱۳۳۱، ص ۲۵۸
 ۴۰. همان، شماره ۷۵ مقاله سیاست توتلی، با تأویل سیاسی و رها برافش
 ۴۱. کشف المحجوب، ص ۱۲
 ۴۲. اولین قوس، مهدی انوار الله

